



Vol. 12 | Issue. 44 | 2025 |

<https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir>

<https://doi.org/10.22034/jpti.2025.521252.1422>

The Bilateral Relationship between Governance and the People and National Consensus

Zahed Ghafari Heshjin 

Professor, Department of Political Science, Shahid University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

z_ghafari@yahoo.com

Qudsi Alizadeh Seilab 

Ph.D. in Islamic Revolution Political Studies, Shahid University, Tehran, Iran.

gh.Alizadeh88@yahoo.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article Received: 2025/ 06 /02 Revised: 2025/ 06 /19 Accepted: 2025/ 06 /28 Published Online: 2025/ 07 /22	The aim of this article is to examine the bilateral relationship between governance and the people, its impact on national consensus, and to identify the factors influencing the interaction between governance and the people and the formation of national consensus in different societies. The bilateral relationship between governance and the people in national consensus is crucial as a foundation for solidarity and cooperation in achieving the desired goals within society. This interaction, while reducing distances and increasing trust between the government and the people, is also essential for solving political and social challenges. The main question of the present study is: How can the bilateral relationship between governance and the people strengthen or weaken national consensus? Following this main question, several sub-questions are raised. The research method is qualitative, based on document analysis. The findings suggest that effective and transparent communication between governance and the people leads to the strengthening of national consensus and increased public satisfaction. Additionally, the results indicate that neglecting the people's demands can weaken national consensus and increase social dissatisfaction. This article seeks to propose solutions for improving the interaction between governance and the people and strengthening national consensus in societies. Enhancing transparency and accountability, as well as encouraging civil participation, can be considered as solutions to improve the interaction between governance and the people and, consequently, strengthen national consensus. Keywords: Governance, People, National Consensus, Consensus, Political Participation, Transparency, Accountability.



دوره ۱۲ | شماره ۴۴ | تابستان ۱۴۰۴

<https://doi.org/10.22034/jpti.2025.521252.1422>

<https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir>

رابطه دو جانبه حاکمیت و مردم و وفاق ملی

زاهد غفاری هنجین

استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

z_ghafari@yahoo.com

قدسی علیزاده سیلاب

دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

gh.Alizadeh88@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	هدف مقاله حاضر بررسی رابطه دوجانبه حاکمیت و مردم و تأثیر آن بر وفاق ملی و شناسایی عوامل مؤثر بر تعامل میان حاکمیت و مردم و چگونگی شکل‌گیری وفاق ملی در جوامع مختلف است. رابطه دوجانبه حاکمیت و مردم در وفاق ملی به‌عنوان پایه‌ای برای همبستگی و همکاری در جهت نیل به اهداف موردنظر در جامعه اهمیت دارد. این تعامل ضمن اینکه موجب کاهش فاصله‌ها و افزایش اعتماد بین دولت و مردم می‌گردد؛ جهت حل چالش‌های سیاسی و اجتماعی نیز ضروری است. سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که رابطه دوجانبه حاکمیت و مردم چگونه می‌تواند موجب تقویت و یا تضعیف وفاق ملی شود؟ به دنبال این سؤال، سؤالات فرعی هم مطرح می‌شوند. روش انجام تحقیق کیفی از نوع تحلیل اسنادی است. یافته‌ها حاکی از آن است که ارتباط مؤثر و شفاف میان حاکمیت و مردم، منجر به تقویت وفاق ملی و افزایش رضایت عمومی می‌شود. همچنین نتایج نشان‌دهنده آن است که عدم توجه به خواسته‌های مردم می‌تواند منجر به تضعیف وفاق ملی و افزایش نارضایتی اجتماعی شود. این مقاله درصدد ارائه راهکارهایی برای بهبود تعامل بین حاکمیت و مردم و تقویت وفاق ملی در جوامع است. از تقویت شفافیت و پاسخگویی و نیز تشویق مشارکت مدنی می‌توان به‌عنوان راهکارهای بهبود تعامل میان حاکمیت و مردم و در نتیجه تقویت وفاق ملی اشاره نمود.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۲	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۲۹	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۷	
انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۴/۳۱	
صفحات: ۱۱۶ - ۸۹	
کلیدواژه‌ها: حاکمیت، مردم، وفاق ملی، اجماع، مشارکت سیاسی، شفافیت، پاسخگویی.	

مقدمه

وفاق ملی از جمله موضوعات اساسی است که از زمان‌های گذشته مورد توجه اندیشمندان و صاحب‌نظران عرصه علوم اجتماعی و سیاسی بوده است. قابل توجه آنکه با گذر زمان، نه تنها از اهمیت وفاق در جوامع و نظام‌های سیاسی کاسته نشده است، بلکه امروزه با توجه به تحولات و پیچیدگی‌های روزافزون، دستیابی به وفاق و اجماع، اهمیتی دوچندان یافته است. به‌ویژه در جوامع و نظام‌های متکثر و چند فرهنگی نیاز به وفاق ملی و اجماع در جهت تقویت وحدت، همبستگی و انسجام اجتماعی و در نهایت ثبات سیاسی بیش‌ازپیش احساس می‌شود. وفاق، از یک‌سو شامل ارتباط و تعامل میان گروهی از مردم در درون مرزهای جغرافیایی یک کشور است، و از سوی دیگر، ناظر بر رابطه و تعامل میان حاکمیت و مردم همان کشور. توانایی و مهارت در تشریک مساعی و ایجاد فضای مناسب برای گفتگو، بیان دیدگاه‌ها و رسیدن به اجماع در تصمیم‌گیری‌های مربوط به منافع و اهداف مشترک، نه تنها مسیر وحدت، همدلی، انسجام و همبستگی اجتماعی را هموار می‌سازد، بلکه زمینه‌ساز ثبات سیاسی و تداوم نظام نیز می‌گردد.

وفاق ملی در شرایط بحرانی، امکان همکاری، همدلی، تعاون و نظم میان گروه‌ها و افراد جامعه را افزایش می‌دهد، درگیری‌ها و تنش‌ها را کاهش می‌دهد و در نهایت نقش مثبتی در توسعه و پیشرفت جامعه ایفا می‌کند. از آنجا که وفاق اساس هر نوع سیاست‌گذاری در جامعه است و با توجه به اهمیت تأثیر آن در کسب اجماع، همبستگی اجتماعی، همدلی، وحدت و در نهایت ثبات و توسعه سیاسی، شناخت وفاق ملی، چالش‌های تهدیدکننده آن و همچنین گروه‌های تأثیرگذار در ایجاد و تقویت آن، امری لازم و ضروری است. لذا می‌توان گفت تلاش جهت رسیدن به وفاق ملی از اهداف اصلی نظام‌های سیاسی به شمار می‌رود و حاکمیت و نهادهای آن به‌عنوان ارکان اصلی نظام‌های سیاسی، نقش مهمی در این زمینه ایفا می‌کنند.

بر همین اساس، پژوهش حاضر درصدد پاسخگویی به این سؤال اصلی است که رابطه دوجانبه حاکمیت و مردم چگونه می‌تواند موجب تقویت یا تضعیف وفاق ملی شود؟ همچنین سؤالات فرعی که پژوهش حاضر به آن‌ها می‌پردازد عبارتند از: «منظور از حاکمیت چیست؟»، «وفاق ملی چیست؟»، «نقش مردم در شکل‌گیری حاکمیت چگونه است؟»،

«نهادهای حاکمیتی در ایجاد وفاق ملی چه نقشی ایفا می‌کنند؟»، «کدام چالش‌ها موجب تضعیف وفاق ملی می‌شوند؟» و «کدام عوامل در وفاق ملی تأثیرگذار بوده و موجب تقویت آن می‌گردند؟» برای پاسخ به این سؤالات، از روش تحقیق کیفی و تحلیل محتوای داده‌های جمع‌آوری شده از مصاحبه‌ها استفاده شده است. همچنین شیوه تحلیل اسنادی برای گردآوری داده‌ها از اسناد و مدارک موجود شامل پایان‌نامه‌ها، کتب و مقالات به کار گرفته شده است.

۱. پیشینه پژوهش

به دلیل اهمیت قابل توجه وفاق ملی، پژوهش‌های متعددی در این زمینه به نگارش درآمده است؛ به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. مسعود نیا و شفیعی در مقاله «وفاق و اجماع در ایران چالش‌ها و راهکارها» (۱۴۰۳) به بررسی چالش‌های فراروی وفاق کامل در ایران در سطح دولت و نیروهای اجتماعی پرداخته‌اند که تحقق وفاق عمومی را در سطح ملی دشوار ساخته است.

ساعی و حیدری در مقاله «مطالعه تأثیر کنش ارتباطی بر وفاق نهادی نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۹۳) به بررسی عدم نهادینه شدن وفاق نهادی نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران پرداخته و سعی می‌نمایند به این سؤال پاسخ دهد که چرا وفاق نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران نهادینه نشده است؟ بر اساس استدلال مقاله وفاق نخبگان سیاسی تابع کنش ارتباطی آن‌هاست.

بشیریه در مقاله «درآمدی بر جامعه‌شناسی وفاق و اجماع» (۱۳۸۳)، به بررسی اجماع به‌عنوان نوعی توافق عمومی که از حیث سیاسی اهمیت دارد؛ پرداخته و مبانی اجماع و کارکردهای آن را مورد بررسی قرار می‌دهد.

کشاوری شکری در مقاله «وفاق اجتماعی، فرهنگ سیاسی و مشروعیت سیاسی» (۱۳۷۹) پس از تبیین مفاهیم وفاق اجتماعی، فرهنگ سیاسی و مشروعیت سیاسی و روشن نمودن ارتباط آن‌ها با یکدیگر، به نقد این مفاهیم از دیدگاه سه نظریه پرداز چپ پرداخته است. همچنین در مورد ایران نیز وفاق در سه سطح مورد بررسی قرار داده است: سطح نظام، سطح فرایند و سطح سیاست‌گذاری.

خلیلی در مقاله «آفرینش وفاق، کارویژه بنیادین قانون اساسی» (۱۳۷۹) بیان می‌کند که اصلی‌ترین کارویژه هر قانون اساسی، آفرینش وفاق است. او می‌کوشد برای بررسی

محتوای وفاق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به پرسش‌هایی درباره ماهیت، دلایل معقولیت و شیوه‌های دستیابی به انواع وفاق، پاسخ‌هایی عام و مقدماتی ارائه دهد. موثقی در مقاله «وفاق اجتماعی و توسعه در جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۷۹) به بررسی شاخصه‌های وفاق اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران، آفات و خطرات تهدیدکننده وفاق اجتماعی و راه‌های عملی تقویت وفاق اجتماعی و انسجام بیشتر جامعه پرداخته است. وجه تمایز پژوهش حاضر با پژوهش‌های مذکور توجه به تأثیرگذاری و رابطه متقابل و دوجانبه حاکمیت و مردم در وفاق ملی، چالش‌های فراروی این امر و بررسی عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تقویت‌کننده وفاق ملی است.

۲. مبانی نظری و مفهومی

۲-۱. حاکمیت و حاکمیت ملی

از مفاهیم اساسی در مطالعه حکومت‌ها، مفهوم حاکمیت است و درک شخصیت حکومت بدون شناخت و فهم حاکمیت امکان ندارد (بدیعی ازندهی و حسینی، ۱۳۹۱، ص. ۱۵۴). مفهوم حاکمیت از واژه «Superanus» به معنای برتر گرفته شده و به معانی مختلف مانند راهبری، هدایت کردن حکمروایی کردن نیز به کار رفته است؛ اما درنهایت یک تشکیلات سیاسی را حاکمیت می‌نامند (گالاهر و همکاران، ۱۳۹۱، ص. ۴۳). حاکمیت یکی از عناصر تأسیسی دولت است؛ در حقیقت این عنصر، دولت را از سایر انجمن‌ها متمایز و مشخص می‌نماید. در هر دولتی اقتداری است که اراده آن از نظر حقوقی بر همه گروه‌ها، انجمن‌ها و افرادی که در درون قلمرو آن هستند؛ الزام‌آور است (عالم، ۱۳۸۹، ص. ۲۴۳). همچنین حاکمیت «ادعایی برای اقتدار غایی و نهایی بر یک جامعه سیاسی» تعریف می‌گردد (گریگوری و همکاران، ۲۰۰۹، ص. ۷۰۶). حاکمیت در حقوق اساسی و عرصه حقوق عمومی نیز به معنی قدرت عالی و برتر و صلاحیت اخذ تصمیم نهایی و قدرت جمع‌کننده انرژی‌های سیاسی درون جامعه بیان شده که می‌تواند در مسائل و امور جامعه امرونی نماینده (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۰، ص. ۵۴). برخی دیگر معتقدند حاکمیت حق انحصاری حکومت برای استفاده از زور یا قدرت مشروع است. منظور از حق آن است که حاکمیت بیش از مالکیت یا اعمال قدرت است (Huhn, 2010).

اگرچه نظریه حاکمیت از آغاز عصر جدید (۱۵۷۶ م) به دست ژان بدن مطرح شد؛ اما ریشه‌های این اندیشه به ارسطو بازمی‌گردد که از قدرت برتر دولت سخن گفته است (عالم، ۱۳۸۹، ص. ۲۵۰). مفهوم نظری حاکمیت در قرون وسطی در چهارچوب تئوری الهی شکل گرفت و مفهوم سنتی آن با ویژگی‌های مطلق بودن، تعویض‌ناپذیری و انفکاک‌ناپذیری تا قرون ۱۶ و ۱۷ مطرح بود. با این حال، در قرن ۱۸ تحول عمده‌ای در این مفهوم رخ داد؛ زیرا با وقوع انقلاب فرانسه، حاکمیت ملی در مقابل حاکمیت فردی (پادشاه) مطرح شد. همچنین تحت تأثیر نظام بین‌الملل قرن ۱۸، حاکمیت از حالت مطلق به حالت نسبی تغییر کرد. بدین ترتیب، حاکمیت مسیری طولانی را از حاکمیت الهی به فردی و نهایتاً مردمی طی کرده است (غفاری و علیزاده، ۱۳۹۰، ص. ۱۹۵).

حاکمیت ملی عبارت است از ابداع قانونی که قدرت شکل دادن به نهادها را دارد. (SantAmbrogio, 2015, p. 1877) این مفهوم ناظر به امور داخلی کشورهاست که حکومت‌ها، بر اساس اقتدار و اختیاراتی که به‌روشنی دموکراتیک یا سایر روش‌های مرسوم معاصر کسب کرده‌اند، سلطه و قدرت مشروع خود را بر مردم اعمال می‌کنند (بدیعی‌ازنده‌ای و حسینی، ۱۳۹۱، ص. ۱۵۴). نظریه‌های حکومت، قلمرو را به‌عنوان اصل اساسی حکومت مشخص کرده‌اند و حاکمیت نیز محدود به یک قلمرو جغرافیایی است (پاسی، ۲۰۰۶، ص. ۱۱۳). می‌توان گفت هنگامی که حکومت در درون یک محدوده جغرافیایی قرار می‌گیرد، اولین مؤلفه مهم، ویژگی قلمرویی آن است و حکومت از حق تعریف آنچه قانونی است و اجرای قانون در این فضای محدود برخوردار می‌شود (کاکس، ۲۰۰۲، ص. ۲۵۰).

انواع حاکمیت بر اساس مقیاس‌های فضایی عبارت‌اند از: حاکمیت فروملی، حاکمیت ملی و حاکمیت فراملی.

حاکمیت یک حکومت دارای دو سطح داخلی و خارجی است؛ حاکمیت داخلی به اقتدار نهایی و مطلق حکومت بر همه قلمرو سازمان‌ها، نهادها، گروه‌ها و افراد در درون مرزهای جغرافیایی مربوط می‌شود؛ اما حاکمیت خارجی به رابطه میان حکومت با سایر حکومت‌ها مربوط است و تکمیل‌کننده حاکمیت داخلی به شمار می‌رود (بدیعی‌ازنده‌ای و حسینی، ۱۳۹۱، ص. ۱۵۵). می‌توان گفت امروزه نظریه سیاسی، حاکمیت را متعلق به دولت می‌داند و آن را به هیچ رکن یا کارگزار دیگری از حکومت نسبت نمی‌دهد؛ اما در عین حال، آن را مطلق

نمی‌داند و معتقد است که حاکمیت باید در چهارچوب قانون اساسی و هماهنگی با قانون اعمال شود. علاوه بر این، اعمال قدرت باید با رعایت حقوق و رفاه جامعه همراه باشد. بر این اساس، قانون بالای سر فرد نیست، بلکه ابزاری است برای تشخیص و تحقق هدف‌های دولت، یعنی ارتقای رفاه مردم و جامعه (عالم، ۱۳۸۹، ص. ۲۶۶). در پژوهش حاضر، منظور از نهادهای حاکمیتی، دولت و نهادهای زیرمجموعه آن و وظایف، نقش‌ها و اقدامات آن‌هاست.

۲-۲. مردم

عنصر بنیادی و اولیه موجودیت دولت، مردم هستند؛ دولت به عنوان نهادی بشری بدون وجود مردم قابل تصور نیست (عالم، ۱۳۸۹، ص. ۱۳۹). واژه «مردم» در اصل به معنای آدمی و انسان است (دهخدا، ۱۳۷۳، ص. ۱۸۲۲۴) و معمولاً به صورت جمع، یعنی «مردمان» به کار رفته است (عمید، ۱۳۷۹، ص. ۹۴۲)؛ اما امروزه صورت مفرد آن نیز بر معنای جمع دلالت دارد (معین، ۱۳۶۰، ص. ۴۰۰۳). مردم، جماعتی از یک نژاد با زبان، سنت، فرهنگ و شرایط اجتماعی مشترک را شامل می‌شوند که برای تأمین نیازهای خود ارتباط ظاهری با هم دارند؛ اما آرمان‌ها و دردهای مشترک آن‌ها را به پیوند عمیق‌تر و تشکیل ملت تبدیل نکرده است (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۱۴، صص. ۳۶-۳۷). واژه «ملت» واژه‌ای عربی است و به معنای راه و روشی است که از سوی خداوند و به واسطه پیامبری برای هدایت مردم ارائه شده است (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۵، ص. ۱۸۲۱). در دوران معاصر، کاربرد واژه «مردم» با مفهوم اصطلاحی «ملت» همپوشانی زیادی دارد (روسو، ۱۳۵۲، ص. ۲۰)؛ زیرا ملت به مفهومی در گفتمان سیاسی معاصر غرب اشاره دارد که واژه «Nation» آن را نمایندگی می‌کند (پارسانیا، ۱۳۷۷، صص. ۷۳-۷۴) و برای اشاره به مجموعه‌ای انسانی با سابقه تاریخی مشترک، قوانین، حکومت، باورها و ارزش‌های همسان به کار می‌رود (شیخ شعاعی، ۱۳۸۶، ص. ۱۱).

ارسطو از مردم با عنوان شهروند سخن گفته و در رابطه با کیفیت مردم بیان داشته است: «شهروند خوب، دولت را خوب و شهروند بد، دولت را بد می‌کند. شهروند خوب، خردمند با انضباط و سالم است. شهروندان سالم، سلامت دولت را تأمین می‌کنند؛ بیماری قوه تعقل، توانایی کار، انرژی و قابلیت زندگی را نابود، تولید را کم و تبلی را زیاد می‌کند. همچنین شهروند خوب، اجازه نمی‌دهد اختلافات قومی، زبانی، دینی و سیاسی وحدت دولت را از

بین ببرد» (عالم، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۱). براین اساس، ارسطو ضمن تأکید بر کیفیت مردم، به خوبی رابطه میان مردم، حاکمیت و حتی وفاق ملی را بیان کرده است. در پژوهش حاضر، منظور از مردم، اقشار مختلف جامعه است.

۳-۲. وفاق ملی

وفاق ملی از جمله مفاهیم چندبعدی و پیچیده در علوم سیاسی و اجتماعی است؛ لذا از سوی اندیشمندان و صاحب نظران این عرصه بر اساس اهداف آن تعاریف متعددی ارائه نموده‌اند. برخی از اندیشمندان وفاق ملی را با اجماع یکی دانسته و یا اجماع را از اهداف وفاق ملی بیان نموده‌اند؛ در ادامه مبانی مفهومی به ارائه برخی از نظرات در رابطه با وفاق ملی پرداخته می‌شود.

بشیریه وفاق را توافق بر سر اصول حکومت بیان کرده است اگرچه در جامعه‌شناسی سیاسی مفاهیم خاص وفاق و اجماع را به معنای قابلیت پذیرش سیاست‌های دولت برای تعداد قابل توجهی از گروه‌های اجتماعی سیاسی تعریف می‌نماید که بر محور شکاف‌های ساختاری و تاریخی یک جامعه شکل گرفته‌اند (بشیریه، ۱۳۸۳، ص. ۶۷). همچنین در تعریف دیگری وفاق خمیرمایه یگانگی اجتماعی است که از کنش اجتماعی افراد ناشی می‌شود (نیک گهر، ۱۳۷۵، ص. ۶۹). به عبارتی، وفاق اجماع بر سر اعتقادات، ارزش‌ها، هنجارها و مجموعه‌ای از اصول توافق شده در نتیجه تعاملات اجتماعی است.

هابرماس معتقد است وفاق عنصر اساسی تکامل است و بر این اعتقاد است وفاق نه فقط در ذهن بلکه در بستر اجتماعی حاصل می‌گردد. همچنین وی بر کنش و ارتباط تأکید داشته و می‌گوید شما حرف‌هایت را بزن و دیگری نیز حرف‌هایش را بزند (تر و آنتی‌تر) تا در زندگی اجتماعی توافق (سنتز) حاصل شود. بدین ترتیب، از نظر هابرماس وفاق فقط در حوزه عمومی حاصل می‌شود. حوزه عمومی نیز عرصه‌ای است که در آن گروه‌ها یا افراد می‌توانند آزادانه و دور از هر نوع سلطه با یکدیگر ارتباط داشته و گفتگو نمایند (ریتزر، ۱۳۷۹، ص. ۶۲۹). همچنین وفاق، توافق بر سر ارزش‌های بنیادی و اجتماعی در میان اعضای گروه، جامعه یا اجتماع است برخی اندیشمندان بر اهمیت وفاق به عنوان عنصر اساسی ثبات اجتماعی تأکید دارند. آن‌ها معتقدند تمام جوامعی که طی زمان قابل توجهی پایدار ماندند دارای نظام ارزشی

مشترک، مبنی بر باورهایی هستند که مورد پذیرش بیشتر مردم است (گیدنز، ۱۳۷۶، ص. ۸۷۵). گیدنز در این بیان ضمن تعریف وفاق، اهمیت آن را نیز بیان می‌نماید.

از نظر دورکیم، وفاق با همبستگی سنتی در ارتباط است. وی ضمن تقسیم‌بندی همبستگی اجتماعی به مکانیک و ارگانیك، همبستگی جوامع قدیم را همبستگی مکانیکی مبتنی بر وفاق بر سر ارزش‌ها و قواعد اخلاقی بیشتر اعضای جامعه می‌داند (آرون، ۱۳۹۳، صص. ۶۵-۵۸). همچنین وفاق ملی، توافق جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی است که در یک میدان تعاملی اجتماعی که خود ایجاد کننده «انرژی عاطفی» است به وجود می‌آید. انرژی عاطفی، نیز هم‌زمان حاصل و تولید کننده توافق اجتماعی است (چلبی، ۱۳۷۲، ص. ۱۷). استقرار وفاق در یک جامعه نیازمند اجماع تمام اعضای جامعه شامل دولتمردان و نیروهای اجتماعی و سیاسی بر سر ارزش‌ها، اعتقادات و مجموعه‌ای از اصول است. نکته مهم آنکه وفاق ایجاد شده باید تعمیم یافته باشد. به عبارتی سایر اعضای جامعه از «من» عبور کرده و به مرحله «ما» بودن گام گذارند تا وفاق کامل شود. با استقرار این نوع وفاق در یک جامعه، نظم حاکم ناشی از تحولات بیرونی نیست، بلکه ناشی از حس همبستگی درونی است و ضمن کمک به ثبات سیاسی، جامعه را در مقابل تهاجمات خارجی و حتی تهاجم فرهنگی نیز مصون می‌دارد (چلبی، ۱۳۷۲، صص. ۲۵-۲۱).

با وجود اینکه وفاق را می‌توان توافق شهروندان بر سر اصول، ارزش‌ها و اعتقادات مشترک بیان نمود (طهماسبی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۵، صص. ۲۶۲-۲۶۰)؛ از مهم‌ترین سطوح تحقق وفاق، وفاق حاکمیتی است. اگر درک و تعریف درستی از وفاق شکل نگیرد، وفاق به جای اینکه باعث تغییر شود، مانع تغییر خواهد شد. وفاق ملی برای این است که حکمرانی شفاف است و در معرض داوری است؛ بنابراین مشارکت‌ها سازمان یافته است (رضایان، ۱۴۰۳). به‌طور کلی تحقق وفاق ملی تعمیم یافته و تداوم آن نیازمند سه شرط است:

۱. قواعد، قوانین و هنجارهای مستقر و رایج مورد قبول عموم گروه‌های فعال اجتماعی-سیاسی باشد؛

۲. نهادهای مجری قوانین و هنجارهای مذکور مورد پذیرش همان گروه‌ها باشند؛

۳. احساس وحدت و هویت بین گروه‌های ذکر شده از نظر پذیرش آن هنجارها و قواعد

گسترش یابد (بشیری، ۱۳۸۳، ص. ۷۲).

تحقق چنین فرایندی نیازمند شکل‌گیری یک رابطه تعاملی همراه با احساس بین تصمیم‌گیران و نیروهای اجتماعی و سیاسی است (مسعودنیا و شفیعی، ۱۴۰۳، ص. ۷۱۶). نکته قابل توجه در وفاق ملی، برقراری وفاق میان حاکمیت و مردم است چنانکه عجم‌اوغلو و رابینسون تأکید دارند تنها مسیر سعادت ملت‌ها ساخت نهادهای حاکمیتی دربرگیرنده و همه‌شمول است و آن هم جز با تقویت هم‌زمان دولت و جامعه محقق نمی‌شود. از شاخصه‌های مهم وفاق، به‌ویژه در عملکرد دولت، این است که با همه اقشار جامعه همراه باشد، نه فقط با صاحبان قدرت (عجم‌اوغلو و رابینسون، ۱۴۰۰). بر اساس نظرات مطرح شده در ارتباط با وفاق می‌توان گفت گفتگو میان گروه‌ها و افراد مختلف با نظرات گوناگون بر سر مسائل و منافع ملی با یکدیگر موجب وفاق و درنهایت منتهی به اجماع نظر بر سر مسائل مذکور خواهد گردید. اجماع نیز موجب می‌شود تنش‌ها کاهش یافته، دستیابی به اهداف و منافع بدون ائتلاف منابع، سریع‌تر شده، مسیر توسعه و پیشرفت هموار و درنهایت نظام سیاسی از پایداری و ثبات در طولانی مدت برخوردار شود.

۳. یافته‌ها (رابطه حاکمیت و مردم)

پس از تبیین مبانی مفهومی و نظری، در ادامه، برای پاسخ به پرسش اصلی مقاله، رابطه دوجانبه حاکمیت، مردم و وفاق بررسی می‌شود. در این بخش، ابتدا نقش مردم در شکل‌گیری حاکمیت تحلیل می‌گردد، سپس نقش حاکمیت در ایجاد وفاق مورد بررسی قرار می‌گیرد و در پایان، چالش‌های موجود در این رابطه و عوامل مؤثر بر وفاق ملی تحلیل می‌شود.

۳-۱. نقش مردم در شکل‌گیری حاکمیت

نقش مردم در شکل‌گیری حاکمیت و چگونگی تأثیرگذاری بر نهادهای حاکمیتی و سیاست‌گذاری‌ها یکی از مباحث کلیدی در علوم سیاسی است. مردم به‌عنوان بازیگران اصلی فرایندهای سیاسی، می‌توانند به روش‌های گوناگون بر نهادهای حاکمیتی تأثیر بگذارند و در شکل‌گیری سیاست‌ها و تصمیمات کلان کشور نقش ایفا کنند. نقش مردم در شکل‌گیری حاکمیت و تأثیرگذاری بر نهادهای حاکمیتی و سیاست‌گذاری‌ها بسیار حیاتی است. براین اساس، در ادامه به اختصار و با بیان چند مورد، چگونگی تأثیرگذاری مردم بر نهادهای حاکمیتی و سیاست‌گذاری‌ها بررسی می‌شود.

مشارکت سیاسی: مشارکت سیاسی از مهم‌ترین راه‌های تأثیرگذاری مردم بر نهادهای حاکمیتی است. این مشارکت می‌تواند به اشکال مختلفی از جمله رأی‌گیری در انتخابات، شرکت در تجمعات و اعتراضات و عضویت در احزاب و گروه‌های سیاسی صورت گیرد. زمانی که مردم به‌طور فعال در فرایندهای سیاسی شرکت نمایند نهادهای حاکمیتی مجبور به توجه به خواسته‌ها و نیازهای آن‌ها می‌شوند. این مشارکت می‌تواند منجر به تغییر سیاست‌ها و تصمیمات کلان شود و به نهادهای حاکمیتی این پیام را منتقل کند که باید به خواسته‌های عمومی پاسخگو باشند.

نظارت و پاسخگویی: مردم می‌توانند با نظارت بر عملکرد نهادهای حاکمیتی و مطالبه پاسخگویی از آن‌ها، تأثیر قابل توجهی بر سیاست‌گذاری‌ها داشته باشند. این نظارت می‌تواند از طریق رسانه‌ها، سازمان‌های غیردولتی و نهادهای مدنی انجام شود. زمانی که مردم از طریق ابزارهای مختلف، مانند رسانه‌های اجتماعی و گزارش‌های خبری، عملکرد نهادهای حاکمیتی را زیر نظر دارند این نهادها به دلیل فشار عمومی و انتقادات، مجبور به اصلاح سیاست‌ها و تصمیمات خود می‌شوند.

تأثیرگذاری بر افکار عمومی: مردم با بیان نظرات و دیدگاه‌های خود می‌توانند بر شکل‌گیری افکار عمومی تأثیر بگذارند و این افکار عمومی به نهادهای حاکمیتی فشار وارد می‌کند تا سیاست‌های مشخصی را اتخاذ کنند. این تأثیرگذاری معمولاً از طریق رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی انجام می‌شود. هنگامی که یک موضوع خاص در جامعه به بحث و بررسی گذاشته می‌شود، نهادهای حاکمیتی موظف‌اند به این نظرات توجه کرده و در روند سیاست‌گذاری‌های خود آن‌ها را مد نظر قرار دهند.

توسعه نهادهای مدنی: نهادهای مدنی و سازمان‌های غیردولتی به‌عنوان نمایندگان مردم، نقش مهمی در تأثیرگذاری بر نهادهای حاکمیتی دارند. این نهادها می‌توانند با ارائه مشاوره، تحقیق و تحلیل و برگزاری کارگاه‌ها و نشست‌ها به نهادهای حاکمیتی کمک نمایند تا سیاست‌های بهتری را اتخاذ کنند. همچنین نهادهای مدنی می‌توانند به‌عنوان صدای مردم عمل کرده و خواسته‌ها و نیازهای آن‌ها را به نهادهای حاکمیتی منتقل کنند.

اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی: اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی یکی از ابزارهای مؤثر مردم برای تأثیرگذاری بر نهادهای حاکمیتی است. زمانی که مردم به‌طور جمعی به

خیابان‌ها می‌آیند و خواسته‌های خود را مطرح می‌کنند، نهادهای حاکمیتی تحت فشار قرار می‌گیرند تا به این خواسته‌ها پاسخ دهند. این نوع از تأثیرگذاری می‌تواند منجر به تغییرات عمده در سیاست‌ها و حتی تغییرات ساختاری در نظام‌های سیاسی شود.

آموزش و آگاهی‌بخشی: آموزش و آگاهی‌بخشی به مردم در مورد حقوق و مسئولیت‌های سیاسی خود می‌تواند به افزایش مشارکت و تأثیرگذاری آن‌ها بر نهادهای حاکمیتی کمک کند. زمانی که مردم از حقوق خود آگاه باشند و بدانند که چگونه می‌توانند در فرایندهای سیاسی شرکت کنند، تمایل بیشتری به مشارکت و تأثیرگذاری خواهند داشت. این آگاهی می‌تواند از طریق برنامه‌های آموزشی، کارگاه‌ها و رسانه‌ها به مردم منتقل شود.

۲-۳. نقش حاکمیت در ایجاد وفاق ملی

وفاق ملی، یکی از مفاهیم بنیادین در علوم سیاسی، به معنای همبستگی و هم‌سویی اجتماعی درون یک کشور است امری که می‌تواند منجر به شکل‌گیری اجماع عمومی و در نهایت، ثبات سیاسی و اجتماعی شود. در این میان، نهادهای حاکمیتی به‌عنوان ارکان اساسی نظام سیاسی، نقشی تعیین‌کننده در ایجاد و تقویت وفاق ملی ایفا می‌کنند. از ویژگی‌های اصلی وفاق، به‌ویژه از منظر دولت، آن است که این همبستگی باید میان تمامی اقشار جامعه برقرار باشد، نه صرفاً میان صاحبان قدرت و نخبگان. در ادامه، به بررسی نحوه تأثیرگذاری نهادهای حاکمیتی بر تحقق و تحکیم وفاق ملی پرداخته خواهد شد.

تأمین امنیت و ثبات: نهادهای حاکمیتی، به‌ویژه دولت و نیروهای امنیتی، مسئولیت تأمین امنیت و ثبات در جامعه را بر عهده دارند. امنیت به‌عنوان یکی از نیازهای اساسی بشر، می‌تواند احساس آرامش و اعتماد را در میان مردم تقویت کند. زمانی که مردم احساس نمایند نهادهای حاکمیتی قادر به تأمین امنیت و حفظ نظم عمومی هستند، تمایل بیشتری به همکاری و همبستگی با یکدیگر و با نهادهای حاکمیتی خواهند داشت. این امر می‌تواند به تقویت وفاق ملی انجام شود.

توزیع عادلانه منابع: نهادهای حاکمیتی نقش مهمی در توزیع منابع اقتصادی و اجتماعی دارند. توزیع ناعادلانه منابع می‌تواند منجر به نارضایتی و تنش‌های اجتماعی شود. در مقابل، اگر نهادهای حاکمیتی به توزیع عادلانه منابع و فرصت‌ها توجه نمایند، می‌توانند احساس

عدالت و برابری را در میان مردم تقویت کنند. این احساس عدالت می‌تواند به تقویت وفاق ملی و کاهش تنش‌های اجتماعی کمک نماید.

توسعه سیاست‌های مشارکتی: نهادهای حاکمیتی می‌توانند با ایجاد بسترهای مناسب برای مشارکت مردم در فرایندهای سیاسی و تصمیم‌گیری، وفاق ملی را تقویت کنند. سیاست‌های مشارکتی مانند برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه، مشاوره با گروه‌های مختلف اجتماعی و ایجاد نهادهای مدنی، می‌تواند به مردم این احساس را بدهد که صدای آن‌ها شنیده می‌شود و در شکل‌گیری سیاست‌ها نقش دارند. این امر می‌تواند زمینه ساز تقویت اعتماد عمومی به نهادهای حاکمیتی و افزایش وفاق ملی باشد.

ترویج فرهنگ گفتگو و تفاهم: نهادهای حاکمیتی می‌توانند با ترویج فرهنگ گفتگو و تفاهم، به کاهش تنش‌ها و اختلافات اجتماعی کمک نمایند. برگزاری نشست‌ها و کنفرانس‌های ملی، ایجاد بسترهای گفتگو بین گروه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی و تشویق به تبادل نظر می‌تواند به تقویت وفاق ملی کمک نماید. این اقدامات می‌تواند به شکل‌گیری فضایی مثبت و همدلانه در جامعه بیانجامد.

پاسخگویی و شفافیت: نهادهای حاکمیتی باید به اصول پاسخگویی و شفافیت پایبند باشند. هنگامی که مردم احساس کنند نهادهای حاکمیتی به آن‌ها پاسخگو هستند و در تصمیم‌گیری‌های خود شفاف عمل می‌نمایند اعتماد عمومی به این نهادها افزایش می‌یابد. این اعتماد می‌تواند به تقویت وفاق ملی و کاهش تنش‌های اجتماعی بیانجامد.

توجه به تنوع فرهنگی و اجتماعی: نهادهای حاکمیتی باید به تنوع فرهنگی و اجتماعی در جامعه توجه نمایند. احترام به حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های مختلف اجتماعی و ایجاد سیاست‌های حمایتی برای آن‌ها می‌تواند به تقویت وفاق ملی کمک نماید. زمانی که همه گروه‌ها احساس کنند حقوق و منافع آن‌ها مورد توجه قرار گرفته است تمایل بیشتری به همکاری و همبستگی با یکدیگر خواهند داشت.

درنهایت اینکه نهادهای حاکمیتی با تأثیرگذاری بر امنیت، توزیع منابع، سیاست‌های مشارکتی، فرهنگ گفتگو، پاسخگویی و توجه به تنوع فرهنگی، می‌توانند نقش بسزایی در تقویت وفاق ملی ایفا نمایند. این تأثیرات نه تنها به ایجاد یک جامعه پایدار و همدل کمک می‌کند، بلکه موجب تقویت نظام سیاسی و اجتماعی نیز می‌شود. درنهایت، وفاق ملی

به عنوان یک عنصر کلیدی در ثبات و توسعه کشورها، نیازمند توجه و تلاش مستمر نهادهای حاکمیتی است.

۳-۳. چالش‌های مؤثر بر وفاق ملی

رابطه بین حاکمیت و مردم به عنوان یک رابطه دوجانبه، همواره تحت تأثیر تعاملات و چالش‌های مختلفی قرار دارد. این چالش‌ها می‌توانند باعث تنش‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شوند و بر وفاق ملی تأثیر بگذارند. در این بخش، به بررسی چالش‌ها و تنش‌های موجود در رابطه بین حاکمیت و مردم پرداخته می‌شود.

عدم اعتماد متقابل: یکی از چالش‌های بزرگ در رابطه حاکمیت و مردم، عدم اعتماد متقابل است. هنگامی که مردم احساس نمایند نهادهای حاکمیتی به وعده‌های خود عمل نمی‌کنند یا در تصمیم‌گیری‌ها شفاف نیستند اعتماد آن‌ها به این نهادها کاهش می‌یابد. این عدم اعتماد می‌تواند سبب نارضایتی و تنش‌های اجتماعی شود و وفاق ملی را تضعیف نماید. به همین ترتیب، نهادهای حاکمیتی نیز ممکن است به دلیل رفتارهای مردم، مانند اعتراضات و نارضایتی‌ها، به آن‌ها بی‌اعتماد شوند.

توزیع ناعادلانه منابع: توزیع ناعادلانه منابع اقتصادی و اجتماعی یکی دیگر از چالش‌های مهم در رابطه حاکمیت و مردم است. زمانی که مردم احساس نمایند منابع به طور ناعادلانه توزیع شده و گروه‌های خاصی از مزایای بیشتری برخوردارند، نارضایتی و تنش‌های اجتماعی افزایش می‌یابد. این نارضایتی می‌تواند منجر به اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی شده و در نهایت به چالش‌های جدی برای نهادهای حاکمیتی تبدیل شود.

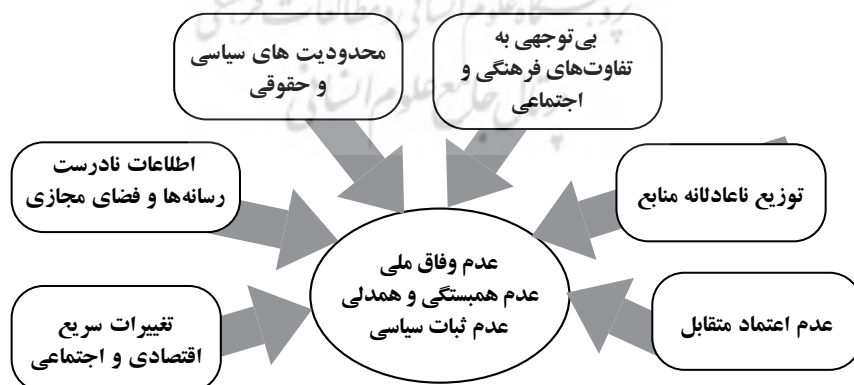
عدم توجه به تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی: تفاوت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در جوامع می‌تواند باعث چالش‌های جدی در رابطه حاکمیت و مردم شود. نهادهای حاکمیتی ممکن است نتوانند به درستی نیازها و خواسته‌های گروه‌های مختلف اجتماعی را در نظر بگیرند. این عدم توجه می‌تواند منجر به احساس بی‌عدالتی و تبعیض در میان گروه‌های مختلف شود و وفاق ملی را تضعیف نماید.

محدودیت‌های سیاسی و حقوقی: محدودیت‌های سیاسی و حقوقی که بر مشارکت مردم در فرایندهای سیاسی تأثیر می‌گذارد یکی دیگر از چالش‌های موجود در رابطه میان

حاکمیت و مردم در جهت وفاق ملی است. در برخی کشورها، نهادهای حاکمیتی ممکن است به دلیل ترس از اعتراض‌ها یا نارضایتی‌ها، محدودیت‌هایی برای آزادی بیان، تجمع و مشارکت سیاسی ایجاد نمایند. این محدودیت‌ها می‌تواند به افزایش تنش‌ها و نارضایتی‌ها بیانجامد و در نهایت به بی‌اعتمادی مردم به نهادهای حاکمیتی دامن بزند.

اطلاعات نادرست رسانه‌ها و فضای مجازی: رسانه‌ها و فضای مجازی به‌عنوان ابزارهای قدرتمند بیان نظرات و انتقادات مردم، می‌توانند هم موجب تقویت و هم تضعیف رابطه میان حاکمیت و مردم شوند. از یک سو، رسانه‌ها می‌توانند صدای مردم باشند و نهادهای حاکمیتی را به پاسخگویی وادار کنند؛ اما از سوی دیگر، ممکن است به انتشار اطلاعات نادرست و تشدید تنش‌ها دامن بزنند. چنین وضعیتی می‌تواند به افزایش نارضایتی و کاهش اعتماد در جامعه منجر شود.

تغییرات سریع اجتماعی و اقتصادی: تغییرات سریع اجتماعی و اقتصادی، مانند بحران‌های اقتصادی، بیکاری و نابرابری‌های اجتماعی، می‌تواند منجر به چالش‌های جدی در رابطه میان حاکمیت و مردم شود. زمانی که مردم با مشکلات اقتصادی مواجه‌اند، نهادهای حاکمیتی ممکن است تحت فشار قرار گیرند تا به خواسته‌های آنان پاسخ دهند. این فشارها می‌توانند موجب تنش‌های اجتماعی و سیاسی شده و وفاق ملی را تهدید کنند. برای تقویت وفاق ملی و بهبود رابطه میان حاکمیت و مردم، لازم است به این چالش‌ها توجه شود و راهکارهای مناسبی برای حل آن‌ها اتخاذ گردد.



مدل شماره ۱. چالش‌های وفاق ملی و پیامدهای آن (منبع نگارندگان)

۳-۴. عوامل مؤثر بر ایجاد و تقویت وفاق ملی

همان‌طور که برخی چالش‌ها، وفاق ملی را در رابطه حاکمیت و مردم مورد تهدید قرار می‌دهند عواملی نیز تقویت‌کننده وفاق ملی هستند توجه به این عوامل می‌تواند به ایجاد و تقویت وفاق ملی کمک نموده و عدم توجه به آن‌ها، همانند چالش‌ها وفاق ملی را تهدید خواهد نمود. این عوامل را می‌توان به عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دسته‌بندی نمود در ادامه به تفکیک عوامل مؤثر بر وفاق ملی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱-۴-۳. عوامل سیاسی

نظام‌های سیاسی و نوع حاکمیت در هر کشور نقش بسزایی در شکل‌گیری و تقویت وفاق ملی دارند. این عوامل می‌توانند به‌طور مستقیم بر نحوه تعامل مردم با نهادهای حاکمیتی و همچنین بر احساس همبستگی و هم‌سویی اجتماعی تأثیر بگذارند. در این بخش، به بررسی تأثیر نظام‌های سیاسی و نوع حاکمیت بر وفاق ملی پرداخته می‌شود.

نوع نظام سیاسی: نوع نظام سیاسی (دموکراتیک، استبدادی یا مختلط) تأثیر عمیقی بر وفاق ملی دارد. در نظام‌های دموکراتیک، مردم به‌طور فعال در فرایندهای سیاسی شرکت نموده و حق انتخاب و رأی‌گیری دارند. این نوع مشارکت می‌تواند به تقویت احساس تعلق و همبستگی اجتماعی بیانجامد. در مقابل، در نظام‌های استبدادی که در آن‌ها مردم از حق مشارکت و بیان نظرات خود محروم هستند احساس بی‌اعتمادی و نارضایتی افزایش می‌یابد و این امر می‌تواند باعث تضعیف وفاق ملی شود.

مشارکت سیاسی و حقوق شهروندی: نظام‌های سیاسی که به حقوق شهروندی و مشارکت سیاسی احترام می‌گذارند، می‌توانند به تقویت وفاق ملی کمک نمایند. چنانکه ذکر شد، هنگامی که مردم احساس نمایند حقوق آن‌ها محترم شمرده می‌شود و می‌توانند در فرایندهای سیاسی شرکت نمایند تمایل بیشتری به همکاری و همبستگی با یکدیگر و با نهادهای حاکمیتی خواهند داشت. این احساس مشارکت می‌تواند به ایجاد وفاق و در نتیجه یک جامعه پایدار و همدل بیانجامد.

پاسخگویی و شفافیت: نظام‌های سیاسی که به اصول پاسخگویی و شفافیت پایبند هستند، می‌توانند اعتماد عمومی را افزایش دهند. هنگامی که نهادهای حاکمیتی به مردم پاسخگو

هستند و در تصمیم‌گیری‌های خود شفاف عمل نمایند مردم احساس می‌کنند صدایشان شنیده شده در نتیجه تمایل بیشتری به همکاری و همبستگی خواهند داشت. این اعتماد می‌تواند باعث تقویت وفاق ملی و کاهش تنش‌های اجتماعی شود.

تنوع و چندگانگی: نظام‌های سیاسی باید به تنوع فرهنگی، اجتماعی و قومی در جامعه توجه نمایند. در جوامعی که تنوع فرهنگی و قومی وجود دارد نهادهای حاکمیتی باید سیاست‌هایی اتخاذ نمایند که به حقوق و منافع همه گروه‌ها احترام بگذارد. عدم توجه به این تنوع می‌تواند منجر به احساس بی‌عدالتی و تبعیض شده و در نتیجه وفاق ملی را تضعیف نماید. در مقابل، نظام‌هایی که به تنوع احترام می‌گذارند و سیاست‌های فراگیر و حمایتی را پیاده‌سازی می‌کنند، می‌توانند به تقویت وفاق ملی کمک کنند.

توزیع منابع و فرصت‌ها: نظام‌های سیاسی باید به توزیع عادلانه منابع و فرصت‌ها توجه کنند. توزیع ناعادلانه منابع می‌تواند باعث نارضایتی و تنش‌های اجتماعی شود. در نظام‌های سیاسی که به توزیع عادلانه منابع و فرصت‌ها توجه دارند احساس عدالت و برابری در میان مردم تقویت شده و این امر منجر به تقویت وفاق ملی می‌شود.

سیاست‌های اقتصادی: سیاست‌های اقتصادی که نهادهای حاکمیتی آن را اتخاذ می‌کنند، می‌تواند تأثیر زیادی بر وفاق ملی داشته باشد. در نظام‌های سیاسی که به توسعه اقتصادی و کاهش نابرابری‌های اجتماعی توجه دارند مردم احساس بهتری نسبت به حاکمیت خواهند داشت و این امر منجر به تقویت وفاق ملی می‌گردد. در مقابل، بحران‌های اقتصادی و نابرابری‌های شدید می‌تواند به نارضایتی و تنش‌های اجتماعی بیانجامد.

۲-۴-۳. عوامل اجتماعی

تنوع فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در هر جامعه‌ای می‌تواند تأثیرات عمیق و چندوجهی بر وفاق ملی داشته باشد. این تنوع می‌تواند به عنوان یک منبع غنی از فرصت‌ها و چالش‌ها عمل کند. در این بخش، به بررسی تأثیرات این عوامل بر وفاق ملی پرداخته می‌شود.

تنوع فرهنگی: تنوع فرهنگی به وجود گروه‌های مختلف قومی، مذهبی و فرهنگی در یک جامعه اشاره دارد. این تنوع می‌تواند به غنای فرهنگی و اجتماعی جامعه کمک نموده و منجر به تبادل ایده‌ها و تجربیات شود. با این حال، اگر نهادهای حاکمیتی نتوانند به این

تنوع احترام بگذارند و سیاست‌های فراگیر و حمایتی را پیاده‌سازی نمایند ممکن است احساس بی‌عدالتی و تبعیض در میان گروه‌های مختلف ایجاد شود. این احساس می‌تواند باعث تنش‌های اجتماعی و کاهش وفاق ملی شود. در مقابل، جوامعی که به تنوع فرهنگی احترام می‌گذارند و از آن به‌عنوان یک منبع غنی برای تقویت همبستگی اجتماعی استفاده می‌کنند، می‌توانند وفاق ملی را تقویت کنند.

تنوع اجتماعی: تنوع اجتماعی به تفاوت‌های موجود در زمینه‌هایی مانند طبقات اجتماعی، جنسیت، سن و وضعیت اقتصادی اشاره دارد. این تنوع می‌تواند زمینه‌ساز بروز چالش‌هایی در حوزه نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی شود. اگر نهادهای حاکمیتی نتوانند به نیازها و خواسته‌های گروه‌های مختلف اجتماعی پاسخ مناسب دهند، احساس نارضایتی و بی‌عدالتی در جامعه افزایش خواهد یافت. این نارضایتی ممکن است به ایجاد تنش‌های اجتماعی و کاهش وفاق ملی بینجامد. در مقابل، جوامعی که به نیازهای متنوع اقشار مختلف توجه دارند و سیاست‌های حمایتی مؤثری برای گروه‌های آسیب‌پذیر اجرا می‌کنند، نقش مؤثری در تقویت وفاق ملی ایفا می‌نمایند.

تنوع اقتصادی: تنوع اقتصادی به وجود تفاوت‌های اقتصادی میان گروه‌های مختلف اجتماعی اشاره دارد. نابرابری‌های اقتصادی می‌تواند به نارضایتی و بروز تنش‌های اجتماعی منتهی شوند. زمانی که گروه‌هایی از مزایای اقتصادی بیشتری بهره‌مند باشند، در حالی که سایر اقشار در فقر و محرومیت زندگی می‌کنند، احساس بی‌عدالتی و تبعیض در جامعه افزایش می‌یابد. چنین شرایطی ممکن است باعث کاهش وفاق ملی و تشدید تنش‌های اجتماعی شود. در مقابل، جوامعی که توسعه اقتصادی پایدار را دنبال کرده و به توزیع عادلانه منابع توجه دارند، در مسیر تقویت وفاق ملی گام برمی‌دارند.

نقش آموزش و آگاهی: آموزش و آگاهی‌بخشی به مردم در مورد تنوع فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی می‌تواند به تقویت وفاق ملی کمک نماید. هنگامی که مردم از حقوق و مسئولیت‌های خود آگاه باشند و به ارزش‌های متنوع احترام بگذارند تمایل بیشتری به همکاری و همبستگی خواهند داشت. آموزش می‌تواند به کاهش پیش‌داوری‌ها و تبعیض‌ها کمک نموده و فضایی مثبت برای تعاملات اجتماعی ایجاد نماید.

تأثیر رسانه‌ها: رسانه‌ها به‌عنوان ابزارهای مهم در شکل‌دهی به افکار عمومی و فرهنگ

جامعه، نقش بسزایی در تقویت یا تضعیف وفاق ملی ایفا می‌نماید. رسانه‌ها می‌توانند به ترویج فرهنگ تنوع و همبستگی اجتماعی کمک نموده یا برعکس با انتشار اطلاعات نادرست و تقویت تعصبات، موجب افزایش تنش‌ها و نارضایتی‌ها شوند؛ بنابراین نحوه عملکرد رسانه‌ها در جامعه می‌تواند تأثیر زیادی بر وفاق ملی داشته باشد.

۳-۴-۳. عوامل اقتصادی

توسعه اقتصادی و توزیع منابع به عنوان دو عامل کلیدی در شکل‌گیری و تقویت وفاق ملی در جوامع مختلف شناخته می‌شوند. این عوامل می‌توانند به طور مستقیم بر کیفیت زندگی مردم، احساس عدالت و برابری و درنهایت بر همبستگی اجتماعی تأثیر بگذارند. در این بخش، به بررسی نقش توسعه اقتصادی و توزیع منابع در ایجاد وفاق ملی پرداخته می‌شود.

توسعه اقتصادی و رفاه اجتماعی: توسعه اقتصادی به معنای افزایش تولید و بهبود شرایط اقتصادی در یک کشور است. این روند می‌تواند به ارتقای سطح زندگی مردم، کاهش فقر و بهبود دسترسی به خدمات عمومی نظیر آموزش و بهداشت بینجامد. زمانی که شهروندان از ثمرات توسعه اقتصادی بهره‌مند شوند و بهبود شرایط زندگی را به طور ملموس احساس کنند، تمایل آن‌ها به همکاری، همبستگی اجتماعی و تعامل مثبت با نهادهای حاکمیتی افزایش خواهد یافت. این احساس رضایت و رفاه عمومی، نقش مؤثری در تقویت وفاق ملی ایفا می‌کند.

توزیع عادلانه منابع: توزیع عادلانه منابع اقتصادی یکی از عوامل کلیدی در ایجاد وفاق ملی است. هنگامی که منابع به طور ناعادلانه توزیع شوند و گروه‌های خاصی از مزایای بیشتری برخوردار گردند احساس بی‌عدالتی و نارضایتی در میان گروه‌های دیگر افزایش می‌یابد. این نارضایتی می‌تواند تنش‌های اجتماعی و کاهش وفاق ملی بیانجامد. در مقابل، توزیع عادلانه منابع و فرصت‌ها می‌تواند به ایجاد احساس عدالت و برابری در جامعه کمک نموده و در نتیجه، وفاق ملی را تقویت کند.

توسعه اقتصادی: دولت‌ها به عنوان نهادهای حاکمیتی، مسئولیت دارند سیاست‌های اقتصادی را به گونه‌ای تدوین و اجرا کنند که به توسعه پایدار و توزیع عادلانه منابع بینجامد. این سیاست‌ها می‌توانند شامل سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، ایجاد فرصت‌های شغلی و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر باشند. زمانی که دولت‌ها به این وظایف به درستی عمل

کرده و به نیازهای اقتصادی مردم پاسخ دهند، اعتماد عمومی نسبت به نهادهای حاکمیتی افزایش خواهد یافت و در نتیجه، وفاق ملی تقویت می‌شود.

کاهش نابرابری‌های اقتصادی: نابرابری‌های اقتصادی می‌تواند موجب تنش‌های اجتماعی و سیاسی شود. هنگامی که گروه‌های خاصی از مزایای اقتصادی بیشتری برخوردارند و گروه‌های دیگر در فقر و محرومیت به سر می‌برند احساس بی‌عدالتی و تبعیض افزایش می‌یابد. این وضعیت می‌تواند به کاهش وفاق ملی و افزایش نارضایتی‌ها بیانجامد؛ بنابراین کاهش نابرابری‌های اقتصادی و توجه به نیازهای گروه‌های آسیب‌پذیر به تقویت وفاق ملی کمک می‌نماید.

توسعه پایدار و محیط‌زیست: توسعه اقتصادی باید به گونه‌ای باشد که به محیط‌زیست آسیب نرساند و به نسل‌های آینده نیز توجه نماید. توسعه پایدار می‌تواند به ایجاد فرصت‌های شغلی و بهبود کیفیت زندگی مردم کمک نموده و هم‌زمان به حفظ منابع طبیعی و محیط‌زیست نیز توجه داشته باشد. زمانی که مردم احساس کنند توسعه اقتصادی به نفع آن‌ها و محیط‌زیست است، تمایل بیشتری به همکاری و همبستگی خواهند داشت و این امر منجر به تقویت وفاق ملی می‌شود.

تقویت بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری: بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری نیز نقش مهمی در توسعه اقتصادی و توزیع منابع دارند. تشویق به سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی می‌تواند باعث ایجاد شغل و افزایش تولید شود. زمانی که مردم از فرصت‌های شغلی و اقتصادی بهره‌مند شوند احساس رضایت و تعلق بیشتری به جامعه خواهند داشت؛ لذا این احساس می‌تواند به تقویت وفاق ملی کمک نماید. هند از جمله کشورهایی که در این زمینه موفق عمل نموده است؛ این کشور با تشویق به سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی، به رشد اقتصادی و ایجاد فرصت‌های شغلی کمک کرده است. برنامه‌هایی مانند «Make in India» به جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و توسعه صنایع داخلی کمک کرده و سبب افزایش تولید و اشتغال شده است. این توسعه اقتصادی به بهبود شرایط زندگی مردم و تقویت وفاق ملی کمک کرده است.

همچنین در رابطه با کشورهای موفق در زمینه اتخاذ سیاست‌های مذکور و تقویت وفاق ملی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- کشورهای اسکاندیناوی، شامل سوئد، نروژ و دانمارک، به عنوان نمونه‌های برجسته‌ای از توسعه اقتصادی پایدار و رفاه اجتماعی شناخته می‌شوند. این کشورها با سرمایه‌گذاری گسترده در حوزه‌های آموزش، بهداشت و زیرساخت‌ها، توانسته‌اند سطح بالایی از زندگی را برای شهروندان خود فراهم آورند. چنین توسعه‌ای باعث کاهش فقر و کاهش نابرابری شده و احساس رضایت و همبستگی اجتماعی را در میان مردم تقویت کرده است. در نتیجه، انسجام و وفاق ملی در این کشورها به خوبی حفظ می‌شود. مردم اسکاندیناوی از سطح بالای رضایت از زندگی و احساس همبستگی اجتماعی برخوردارند که این امر ناشی از عوامل متعددی از جمله اعتماد به نظام‌های اجتماعی، دولت و دیگر افراد جامعه است. همچنین وجود نظام‌های رفاهی قوی و مشارکت فعال شهروندان در فرایندهای تصمیم‌گیری اجتماعی، نقش مهمی در تقویت این احساسات ایفا می‌کند (بندری، ۱۴۰۱).

- برزیل یکی از موفق‌ترین تجربه‌های مبارزه با فقر در سال‌های اخیر در جهان بوده است. سیستم پرداخت یارانه به نیازمندان در کشور برزیل که به (Bolsa Familia) یا یارانه خانوار معروف است (عقیلی، ۱۳۹۳). در توزیع عادلانه منابع و کاهش فقر و نابرابری نقش مهمی داشته است. این برنامه به خانواده‌های کم‌درآمد کمک مالی می‌کند و به آن‌ها امکان دسترسی به خدمات بهداشتی و آموزشی را می‌دهد. نظرسنجی‌ها حاکی است نیمی از مردم برزیل از نظام پرداخت یارانه و نتایج آن راضی هستند. با کاهش نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی، احساس عدالت و همبستگی در جامعه افزایش یافته و وفاق ملی تقویت شده است.

- چین نیز مثال دیگری است که «اعتماد عمومی بالای مردم آن نه تنها به احساس [رفاه] اقتصادی مرتبط است بلکه بیشتر به سیاست‌های قابل پیش‌بینی دولت چین ارتباط دارد» (خبر آنلاین، ۱۴۰۰). همچنین با اجرای سیاست‌های اقتصادی باز و اصلاحات اقتصادی از دهه ۱۹۷۰ به یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان تبدیل شده است. دولت چین با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و ایجاد فرصت‌های شغلی، به بهبود شرایط زندگی مردم کمک کرده است. این توسعه اقتصادی منجر به افزایش اعتماد عمومی به نهادهای حاکمیتی و تقویت وفاق ملی شده است.

- کشورهایی مانند آلمان، دانمارک و چین نمونه‌هایی موفق در زمینه توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر هستند. آلمان با سیاست‌های حمایتی پایدار، اکنون بیش از ۴۰ درصد برق خود را

از منابع تجدید پذیر تأمین می‌کند. چین نیز با سرمایه‌گذاری میلیاردی، بزرگ‌ترین تولیدکننده برق خورشیدی و بادی در جهان است. این کشورها نشان داده‌اند که توسعه انرژی‌های تجدید پذیر نه تنها به حفاظت از محیط‌زیست کمک می‌کند، بلکه موجب تقویت اقتصاد ملی نیز می‌شود. توسعه انرژی‌های تجدید پذیر یکی از کلیدی‌ترین راهکارها برای کاهش اثرات زیست‌محیطی، تقویت اقتصاد سبز و ایجاد اشتغال پایدار است (روزنامه رسالت، ۱۴۰۳). آلمان با اجرای سیاست‌های توسعه پایدار و توجه به محیط‌زیست، به یکی از پیشگامان در زمینه انرژی‌های تجدید پذیر تبدیل شده است. این کشور با سرمایه‌گذاری در انرژی‌های پاک و کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی، به بهبود کیفیت زندگی مردم و حفظ محیط‌زیست کمک کرده است. این رویکرد باعث تقویت وفاق ملی و افزایش احساس مسئولیت اجتماعی مردم شده است.

- سوئد نیز با سیاست‌های رفاهی قوی و توزیع عادلانه منابع، به یکی از کشورهای موفق در ایجاد وفاق ملی تبدیل شده است. سیستم آموزشی و بهداشتی رایگان، همراه با حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر، به افزایش سطح زندگی و احساس عدالت در جامعه کمک کرده است. این عوامل سبب تقویت همبستگی اجتماعی و وفاق ملی در سوئد شده‌اند. با توجه به مثال‌های ذکر شده می‌توان گفت تمام عوامل فوق را می‌توان به‌عنوان راهکارهایی مطلوب جهت ایجاد و تقویت وفاق ملی به کار بست.

جدول شماره ۱: عوامل مؤثر بر ایجاد و تقویت وفاق ملی

۱. نوع نظام سیاسی	الف) عوامل سیاسی
۲. مشارکت سیاسی و حقوق شهروندی	
۳. پاسخگویی و شفافیت	
۴. تنوع و چندگانگی	
۵. توزیع منابع و فرصت‌ها	
۶. سیاست‌های اقتصادی	

۱. تنوع فرهنگی	ب) عوامل اجتماعی
۲. تنوع اجتماعی	
۳. تنوع اقتصادی	
۴. نقش آموزش و آگاهی	
۵. تأثیر رسانه‌ها	
۱. توسعه اقتصادی و رفاه اجتماعی	ج) عوامل اقتصادی
۲. توزیع عادلانه منابع	
۳. توسعه اقتصادی	
۴. کاهش نابرابری‌های اقتصادی	
۵. توسعه پایدار و محیط‌زیست	
۶. تقویت بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری	

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی رابطه دوجانبه حاکمیت و مردم و تأثیر آن بر وفاق ملی، همچنین شناسایی عوامل مؤثر بر تعامل میان حاکمیت و مردم و چگونگی شکل‌گیری وفاق ملی در جوامع، به تحریر درآمد و در صدد پاسخ به این سؤال بود که «رابطه دوجانبه حاکمیت و مردم چگونه می‌تواند موجب تقویت و یا تضعیف وفاق ملی شود؟» لذا به‌منظور پاسخ ابتدا به بررسی مفاهیم حاکمیت، مردم و وفاق ملی پرداخته شد. سپس در ادامه رابطه حاکمیت و مردم و تأثیرگذاری آن بر وفاق ملی، در چهار بخش مورد بررسی قرار گرفت. در بخش اول ابتدا نقش مردم در شکل‌گیری حاکمیت و چگونگی تأثیرگذاری بر نهادهای حاکمیتی و سیاست‌گذاری‌ها به‌عنوان یکی از مباحث کلیدی در علوم سیاسی مورد بررسی قرار گرفت. بیان شد مردم به‌عنوان بازیگران اصلی در فرایندهای سیاسی، به طرق مختلف مانند مشارکت سیاسی، نظارت و پاسخگویی، تأثیرگذاری بر افکار عمومی، توسعه نهادهای مدنی، اعتراض‌ها و جنبش‌های اجتماعی و آموزش و آگاهی بخشی، بر نهادهای حاکمیتی

تأثیر می‌گذارند و در شکل‌گیری سیاست‌ها و تصمیمات کلان کشور نقش ایفا می‌نمایند. در بخش دوم بیان شد که وفاق ملی به‌عنوان مفهومی کلیدی در علوم سیاسی، به معنای همبستگی و هم‌سویی اجتماعی در یک کشور است و می‌تواند زمینه‌ساز اجماع ملی و در نهایت، ثبات سیاسی و اجتماعی شود. در این میان، نهادهای حاکمیتی به‌عنوان ارکان اصلی نظام سیاسی، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری و تقویت این وفاق ایفا می‌کنند. همچنین تأکید شد که یکی از ویژگی‌های وفاق ملی آن است که باید میان تمام اقشار جامعه برقرار گردد، نه صرفاً در میان صاحبان قدرت. بر این اساس، دولت به‌عنوان نماد حاکمیت، می‌تواند با مجموعه‌ای از اقدامات نظیر: تأمین امنیت و ثبات، توزیع عادلانه منابع، توسعه سیاست‌های مشارکتی، ترویج فرهنگ گفتگو و تفاهم، پاسخگویی و شفافیت و توجه به تنوع فرهنگی و اجتماعی، نقش مؤثری در ایجاد، حفظ و تقویت وفاق ملی ایفا کند.

در ادامه بحث، چالش‌های موجود در رابطه میان حاکمیت و مردم و تأثیرات عمیق آن‌ها بر وفاق ملی و ثبات اجتماعی مورد بررسی قرار گرفت. برخی از مهم‌ترین این چالش‌ها عبارتند از: عدم اعتماد متقابل میان دولت و مردم، توزیع ناعادلانه منابع و فرصت‌ها، تفاوت‌ها و شکاف‌های فرهنگی و اجتماعی، محدودیت‌های سیاسی و حقوقی، نقش و تأثیر رسانه‌ها و فضای مجازی و تغییرات سریع اجتماعی و اقتصادی. هر یک از این عوامل می‌تواند به شکل‌گیری تنش‌ها، نارضایتی‌های عمومی و در نهایت تضعیف وفاق ملی بینجامد. برای تقویت وفاق ملی و بهبود رابطه میان حاکمیت و مردم، لازم است این چالش‌ها با رویکردی جامع و واقع‌بینانه شناسایی شده و راهکارهای مناسب برای حل آن‌ها اتخاذ گردد.

در پایان، عوامل مؤثر بر وفاق ملی در سه حوزه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بررسی شدند. در بخش سیاسی، نوع نظام، میزان مشارکت، پاسخگویی و توزیع قدرت و منابع نقش مهمی در تقویت یا تضعیف وفاق دارند. در حوزه اجتماعی، تنوع فرهنگی و اجتماعی اگر با احترام و توجه همراه باشد، می‌تواند به همبستگی کمک کند. بی‌توجهی به این تنوع، منجر به شکاف و نارضایتی می‌شود. در بُعد اقتصادی، توسعه و توزیع عادلانه منابع، احساس عدالت و برابری را افزایش می‌دهد و نقش کلیدی در کاهش تنش‌ها دارد. در مجموع، توجه به این عوامل و اجرای سیاست‌های عادلانه، می‌تواند موجب تقویت وفاق ملی و ثبات اجتماعی شود. این موارد باید به‌عنوان راهکارهای کاربردی مورد توجه مسئولان قرار گیرد.

در نهایت می‌توان گفت میان حاکمیت و مردم، رابطه‌ای متقابل و دوسویه در جهت ایجاد و تقویت وفاق ملی وجود دارد. این رابطه دوجانبه، پایه‌ای برای همبستگی، همکاری و اعتماد متقابل در جامعه است و نقش مهمی در کاهش فاصله‌ها و حل چالش‌های سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کند. با وجود تأثیرگذاری مردم در شکل‌گیری وفاق ملی، باید تأکید کرد که به دلیل نقش حاکمیت در سیاست‌گذاری‌های کلان، مسئولیت اصلی و نقش پررنگ‌تر در این زمینه بر عهده نهادهای حاکمیتی است. بنابراین حاکمیت نقشی حساس‌تر و مؤثرتر در ایجاد و تقویت وفاق ملی دارد. در مدل شماره ۲، رابطه دوجانبه و تأثیرگذار میان حاکمیت و مردم در فرایند تقویت وفاق ملی به صورت شماتیک ترسیم شده است.



مدل شماره ۲. رابطه دوجانبه حاکمیت و مردم در ایجاد و تقویت وفاق ملی
(منبع نگارندگان)

منابع

- آرون، ریمون (۱۳۹۳). *مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی*. ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- بندری، بهجت (۱۴۰۱). گزارش جهانی شادی ۲۰۲۲، چرا فنلاند شادترین کشور دنیاست. <https://bpluspodcast.com/blog1>
- بدیعی ازندهی، مرجان و حسینی نصرآبادی، نرجس السادات (۱۳۹۱). جهانی شدن و تحول مفهوم حاکمیت. *فصلنامه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی*، ۱۲ (۲۵)، ۱۵۱-۱۷۲. <https://jgs.khu.ac.ir/article-1-656-fa.html>
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳). درآمدی بر جامعه شناسی اجماع و وفاق. *فصلنامه ناقد*، ۱ (۳)، ۶۷-۸۴. <https://ensani.ir/fa/article/3708>
- پارسانیا، حمید (۱۳۷۷). ناسیونالیسم. *مجله معرفت*، ۲۵، ۷۱-۷۷. <http://noo.rs/LL1Mr>
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق). *الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربیه*. تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۲). وفاق اجتماعی. *نامه علوم اجتماعی*، ۲ (۳)، ۱۵-۲۸. https://jnoe.ut.ac.ir/article_15545.html
- خبرآنلاین (۱۴۰۰/۱۱/۲). چرا مردم چین رتبه اول بیشترین اعتماد را به دولت در دنیا دارند؟ <https://www.khabaronline.ir/news/1595284>
- خلیلی، محسن (۱۳۷۹). آفرینش وفاق، کار ویژه بنیادین قانون اساسی. *فصلنامه مطالعات ملی*، ۲۱ (۲ و ۳)، ۱۵۱-۱۷۲. [dor: 20.1001.1.1735059.1378.1.2.3.6.3.6](https://doi.org/10.1001.1.1735059.1378.1.2.3.6.3.6)
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). *لغتنامه دهخدا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رضاییان، مجید (۱۴۰۳/۸/۲). وفاق از تئوری تا پراگماتیسم/ ۶ سطح وفاق شامل حاکمیتی، نخبگانی، ملی، اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیکی است. <https://www.khabaronline.ir/news/1974689>
- روسو، ژان ژاک (۱۳۵۲). *قرارداد اجتماعی*. ترجمه منوچهر کیا، تهران: نشر گنجینه.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۹). *نظریه‌های جامعه شناسی معاصر*. تهران: نشر علمی.

- روزنامه رسالت (۱۴۰۳/۹/۸). اهمیت توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر بررسی شد؛ گامی حیاتی در مسیر اقتصاد سبز. <https://paper.resalat-news.com/?nid=11016&type=0>
- ساعی، علی و حیدری، مهدی (۱۳۹۳). مطالعه تأثیر کنش ارتباطی بر وفاق نهادی نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، ۲(۵)، ۴۳-۷۶. https://ssi.journals.umz.ac.ir/article_1083.html
- شیخ شاعی، محمدعلی (۱۳۸۶). ناسیونالیسم از دیدگاه اسلام. قم: دفتر عقل.
- طباطبایی مؤتمنی (۱۳۸۰). حقوق اساسی. تهران: انتشارات میزان.
- طهماسبی زاده، رامین، گلستانی، سیدهاشم و اسماعیلی، رضا (۱۳۹۵). رابطه عوامل فرهنگی مؤثر بر اخلاق شهروندی در شهر شاهین شهر. فصلنامه اخلاق، ۱۲(۴۳)، ۲۴۱-۲۶۴. <https://doi.org/10.22081/jare.2017.44941>
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۹). بنیادهای علم سیاست. تهران: نشر نی.
- عجم اوغلو، دارون و راینسون، جیمز ای (۱۴۰۰). راه باریک آزادی. ترجمه سید علیرضا بهشتی شیرازی و جعفر خیرخواهان. تهران: نشر روزنه.
- عقیلی، باران (۱۳۹۳/۲/۴). برزیل چگونه با پرداخت یارانه نقدی هدفمند با فقر و نابرابری مقابله کرد؟ موفق‌ترین نظام یارانه نقدی در جهان. دنیای اقتصاد. <https://donya-e-eqtasad.com-63/3267350>
- عمید، حسن (۱۳۷۹). فرهنگ فارسی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- غفاری، مسعود و علیزاده، محمدلعل (۱۳۹۰). تأثیر تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی بر مؤلفه‌های سیاسی حاکمیت ملی با بررسی موقعیت ایران. فصلنامه سیاست، ۴۱(۱)، ۱۸۹-۲۰۷. https://jqpq.ut.ac.ir/article_29729.html
- کشاورز شکری، عباس (۱۳۷۹). وفاق اجتماعی، فرهنگ سیاسی و مشروعیت سیاسی. مطالعات ملی، ۱(۲ و ۳)، ۹۳-۱۱۱. [dor: 20.1001.1.1735059.1378.1.2.3.3.6](https://doi.org/10.1001.1.1735059.1378.1.2.3.3.6)
- گالاهر، کارولین، دالمان، کارل تی، گیل مارتین، ماری، مونتر، آلیسون و شرلو، پتر (۱۳۹۱). مفاهیم کلیدی در جغرافیای سیاسی. ترجمه محمدحسن نامی و علی محمدپور، تهران: زیتون سبز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

- مسعودنیا، حسین و شفیعی ینگابادی، نیلوفر (۱۴۰۳). وفاق و اجماع در ایران: چالش‌ها و راهکارها. فصلنامه سیاسی، ۵۴(۴)، ۷۱۱-۷۳۳.

<https://doi.org/10.22059/jpq.2024.381917.1008207>

- معین، محمد (۱۳۶۰). فرهنگ فارسی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

- مطهری، مرتضی (۱۳۸۶). مجموعه آثار. تهران: انتشارات صدرا.

- موثقی، سید احمد (۱۳۷۹). وفاق اجتماعی و توسعه در جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه

علوم سیاسی، ۳(۱۰)، ۱۰، ۱۲۳-۱۳۳. <http://noo.rs/ln02w>

- نیک گهر، عبدالحسین (۱۳۷۵). مبانی جامعه شناسی. تهران: نشر رایزن.

-Gregory, D, Johnston, R, Pratt, G, Watts, M& Whatmore, S. (2009). *The Dictionary of Human Geography*. Malden: Wiley Blackwell.

-Huhn, W. R. (2010). Constantly approximating popular sovereignty: Seven fundamental principles of constitutional law. *William & Mary Bill of Rights Journal*, 19(2), 291-336.

<https://scholarship.law.wm.edu/wmboj/vol19/iss2/2>

-SantAmbrogio, M. (2015). Standing in the Shadow of Popular Savereignty. *BUL Rev.* 95,1869-1926. https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=2592059

-Passi, A. (2006). Territory. In J. Agnew, K. Mitchell, & G. Toal (Eds.), *A companion to political geography*, (pp.109-122), Malden, MA: Blackwell Publishing.